

عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های ارواح:
داستان‌هایی از ادگار آلن پو، می‌دوموپاسان، چارلز دیکنز، کنوت هامسون و.../
مترجم: نیکی خوجر.
مشخصات نشر: تهران: مه‌اجر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۵-۰۹۰-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: داستان‌های کوتاه آلمانی -- قرن ۲۰ م. -- مجموعه‌ها
شناسه افزوده: خوجر، نیکی، ۱۳۵۲- مترجم
رده‌بندی کنگره: PT ۱۳۲۴/۵ ۲ ۱۳۹۰
رده‌بندی دیویی: ۸۳۳/۹۱۴۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۰۳۶۰۵



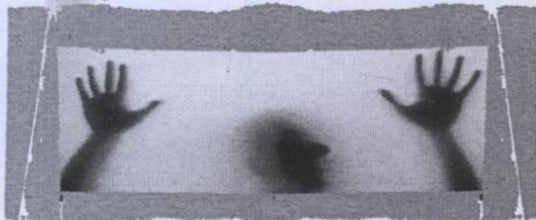
داستان‌های ارواح

مترجم: نیکی خوجر
ویراستار: سمیرا فتحعلی آشتیانی
مدیر فنی: هوشنگ آشتیانی
مدیر هنری: شاهرخ خرده‌غانی (دفتر طراحان شاهرخ گرافیک)
طراح جلد: مهدی کریمخانی
صفحه‌آرایی: امین خرده‌غانی
چاپ سوم: ۱۴۰۳
شمارگان: ۲۰۰ نسخه
لیتوگرافی: گلپان ♦ چاپ و صحافی: گلپان چاپ
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۵-۰۹۰-۵
حق چاپ محفوظ است.
نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فخر رازی، پست‌نیک پور، پلاک ۷
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۳۶ و ۶۶۹۵۲۲۰۰ نمابر: ۶۶۹۵۲۱۹۹

فهرست

- ۷..... افسانه‌های ژاپنی
- ۱۱..... داستان یک مدرسه
- ۱۸..... روح عاشق
- ۲۵..... نگهبان قلعه و روح زن فروشنده
- ۲۸..... روح خوش حساب
- ۳۱..... روح
- ۳۷..... شیخ در کلیسای جامع استفان
- ۳۹..... راز اتاق کناری
- ۵۱..... کشتی جان‌های مرده
- ۵۴..... خانه
- ۵۷..... سرود بدبختی
- ۶۴..... مجسمه
- ۶۶..... پیراهن روح
- ۶۸..... چراغ
- ۷۶..... ارواح حلق‌آویز
- ۷۹..... شب در مرداب

۸۵.....	صدای زنگ معجزه آسا.....
۸۸.....	روح در کمد اسناد.....
۹۴.....	مهمانی.....
۱۰۳.....	آشپزخانه ارواح.....
۱۰۶.....	تاج پیروزی.....
۱۱۴.....	جاده فرعی.....
۱۱۹.....	مالک (مرگ قرمز).....
۱۲۵.....	روی آب.....
۱۳۱.....	زن گدای اهل لوکارنو.....
۱۳۳.....	صورت کارل یازدهم.....
۱۳۸.....	داستان یک روح.....
۱۴۵.....	روح آب هاروبای هال.....



افسانه‌های ژاپنی

سال‌ها پیش در ژاپن کشاورزی با همسرش در دهکده کوچکی زندگی می‌کرد. آنها چند فرزند داشتند. با وجود اینکه بچه‌ها کمک حالشان بودند، سیر کردن شکم آنها کار آسانی نبود. فرزند بزرگ آنها پهری روزی و ۱۴ ساله بود که با پدرش کار می‌کرد، دختر کوچکی هم داشتند که در کارهای خانه به مادرش کمک می‌کرد.

یکی از پسرهایشان که باهوش‌تر از بقیه بود، لاغر و ضعیف به نظر می‌رسید و به درد کارهای سخت نمی‌خورد. مردم می‌گفتند که این پسر به جایی نمی‌رسد، اما کشاورز و همسرش نیز عقیده داشتند که او برای کشاورزی مناسب نیست و باید در معبد خدمت کند. برای همین، روزی او را به معبد دهکده بردند که کاهن پیروی آنجا زندگی می‌کرد. آنها از کاهن خواهش کردند که به پسرشان تعلیم بدهد. کاهن پیر با پسر صحبت کرد و از او چند سؤال سخت پرسید.

اما پسر جوان آن قدر خوب جواب سؤال‌ها را داد که کاهن او را پذیرفت. پسر جوان همه چیزهایی را که کاهن پیر به او یاد می‌داد خیلی خوب و سریع یاد می‌گرفت. فقط یک مشکل کوچک وجود داشت؛ و کاهن دائم به او تذکر می‌داد که این کار را نکند. پسر جوان حتی موقع آموزش اگر فرصتی پیدا می‌کرد

تصویر گربه‌ای را نقاشی می‌کرد. خلاصه هر وقت تنها و بی‌کار می‌شد روی کاغذ، در و دیوار و ... گربه می‌کشید.

کاهن پیر به پسر هشدار می‌داد، اما او گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. به این کار عادت کرده بود و مدام نقاشی می‌کشید.

یک روز که پسر جوان مشغول کشیدن تصویر گربه بود، کاهن به او گفت: «پسر! زود از اینجا برو، تو هیچ‌وقت خدمتگزار خوبی نمی‌شوی، اما شاید بیرون معبد هنرمند بزرگی شوی. در ضمن، یک توصیه هم به تو می‌کنم، بهتر است آن را همیشه آویزهٔ گوشت کنی و قول بدهی که هیچ‌وقت آن را فراموش نکنی؛ یادت باشد شب‌ها در جاهای بزرگ نخواب، بلکه جایی بخواب که کوچک و باریک باشد!»

پسر وسایلش را جمع کرد و در ساک کوچکی گذاشت. او وقایع این مدت را چند بار در ذهنش مرور کرد، اما هرچه فکر کرد نتوانست معنی آخرین حرف کاهن را بفهمد؛ بنابراین بدون اینکه چیزی از او بپرسد خداحافظی کرد و از آنجا رفت. او سال‌ها بعد متوجه شد.

آرام و بی‌هدف بی‌گانه قدم می‌زد و در این فکر بود که کجا برود؛ آیا باید به خانه می‌رفت، اما جرات این را نداشت چون می‌دانست که به خاطر نافرمانی از کاهن، پدر تنبیه‌اش خواهد کرد.

بالاخره تصمیم گرفت به دهکده‌ای برود که ۱۰ کیلومتر از آنجا فاصله داشت و معبد بزرگی در آن بود. می‌خواست از سرگردانی نجات پیدا کند و از کاهن آنجا بپرسد که آیا کسی را برای کار در معبد لازم دارد یا نه. اما معبد بزرگ خالی بود؛ علت آن هم این بود که یک روح وحشتناک، کاهنان آن را فراری داده بود. البته مردان شجاعی شب‌ها در معبد خوابیده و سعی کرده بودند که آن روح را از بین ببرند، ولی هرگز برنگشته بودند.

پسر جوان چیزی از این قضیه نمی‌دانست. او در آن دهکده غریبه بود و فقط آرزو داشت که کاهن معبد او را بپذیرد. وقتی به دهکده رسید، همه جا تاریک شده بود و اهالی ده خواب بودند. معبد روی تپه‌ای قرار داشت. پسر از دور دید که چراغ‌های معبد روشن است. مردم دهکده می‌گفتند که روح هر شب چراغ‌ها را





روشن می‌کند تا مسافران خسته و درمانده را به آنجا بکشاند. پسر به معبد رفت و در زد. همه جا ساکت بود. او محکم‌تر در زد، اما خبری نشد. در نیمه‌باز بود. پسر نفس عمیقی کشید و وارد شد. چراغ‌ها روشن بود، اما هیچ‌کس آنجا نبود. پسر جوان با خودش فکر کرد که حتماً کسی می‌آید، برای همین منتظر شد. وقتی به دور و برش نگاه کرد متوجه شد که همه جای معبد، یعنی کف زمین، ستون‌ها و وسایل داخل معبد با تار عنکبوت پوشیده شده است. با خودش فکر کرد: «حتماً کاهن این معبد کسی را برای کمک می‌خواهد تا اینجا را تمیز کند!»

او از اینکه آنجا پر از گردوغبار بود، خیلی خوشحال شد، چون می‌توانست در دیوارها را سفید کند و روی آنها نقاشی بکشد.

با وجود اینکه خیلی خسته بود، قلم‌مو و وسایل نقاشی‌اش را برداشت و شروع کرد به نقاشی کشیدن. آن قدر روی دیوار تصویر گربه کشید که از خستگی کنار یکی از دیوارها دراز کشید و به یاد نصیحت کاهن پیر افتاد: «جایی خواب که بزرگ و وسیع باشد، بلکه جایی خواب که کوچک و باریک باشد!» اما پسر تنها بود و معبد خیلی بزرگ!

با یادآوری نصیحت کاهن ترسید. برای همین تصمیم گرفت جایی کوچکی را برای خوابیدن پیدا کند. آن قدر گشت تا بالاخره اتاق کوچکی را پیدا کرد. به زور خودش را جا داد و در را بست. همان جا ماند و خوابش برد.

نیمه‌شب از صداهای وحشتناکی که مثل خش‌خش کردن موش، جیغ گربه و وزه سگ بود از خواب پرید. از لای در یواشکی بیرون را نگاه کرد. همه جا ساکت بود. پسر نفسش را در سینه حبس کرد. چراغ‌ها خاموش شده بود و همه جا کاملاً آرام بود. پسر جوان از ترس بی‌حرکت همان‌جا ماند تا صبح شد و از اتاق بیرون آمد.

کف معبد پر از خون بود و وسط آن یک موش صحرایی به بزرگی گاو افتاده بود، اما واقعاً چه کسی موش را کشته بود؟ هیچ آدمی در آن نزدیکی‌ها نبود. یکدفعه پسر جوان متوجه شد پوزه یکی از گربه‌هایی که شب قبل روی دیوار کشیده بود خونی است. بعد فهمید گربه‌هایی که او نقاشی کرده است موش را

کشته‌اند.

او تازه معنی نصیحت کاهن پیر را فهمید که به او گفته بود: «شب‌ها جایی
نخواب که بزرگ و وسیع است، بلکه جایی بخواب که کوچک و باریک باشد.»
بعدها آن پسر هنرمند مشهوری شد بعضی از گربه‌هایی که او نقاشی کرده، هنوز
هم در ژاپن وجود دارد.

www.ketab.ir

